

## مرثیه ادیب

مهرمرا سیمه وار معجز شب را درید  
 دولت شادی گذشت نوبت ماتم رسید  
 خامه چرا سرشکافت وز چه زیانرا برید  
 کز اثرش خد غم در دل و در جان خلید  
 میر پشاور دوش از غم هستی رهید  
 ساز سفر را چو باز کردو ز گیتی برید  
 نادره علم و فضل جان بفلك بر کشید  
 علم و هنر را علم شد و جهان ناپدید  
 رفت و ادب جانه را در خم نیلی درید  
 کز جگرش مولوی در غم او پرورید  
 بر شد و از شیدویش سقف فلک بترکید  
 خاک مصیبت بسر یکسره پیرا کنید  
 رودکی از غم زد دست رو در ضرب بشکندید  
 حافظ غم دیده پاک دخمه درون پژمرید  
 ناصر را بسکه خون ازین مرگان چکید  
 عنصری ریخت پاک زد دست جبه نپید  
 که بجهن عام گشت بنز غریب و حیر  
 دخمه ز سیلاب خون بحر صفت آگید  
 بابل آب از غزل بست و همیش سزید

از افق شرق بین صبح قیامت دمید  
 گشت قیامت عیان کز اثرش در جهان  
 از چه سخن در کتاب کرده سیه جامه را  
 چیست ندانم خبر کین هم او حشر فراست  
 تا که آمد بگوش خواند ز غیم سر و ش  
 میر پشاور باز کرد بر این ملک ناز  
 احمد پشاوری رست ز زندان تن  
 قامت حکمت ز غم تا که صفت گشت خم  
 فضل و ادب شدیم تا که پدرشان ز سر  
 قیه درون گرشوی آه و فغان بشنوی  
 ناله خاقانی از باره سروان به راه  
 گنجی درون گنججوی کرده قیامت بیا  
 تربت فردوسی از خون دلش لعل فام  
 سهدی اگر از ملک نعره زمان شد ز خاک  
 دره امکان درون جبه شده لعل گون  
 راندستی بخاک کرده کفن چاک چاک  
 بوعلی از خاک زد ناله و اغر بتسا  
 خواجه نصیر ارغزه ریخت ز بس خون دل  
 تا که ادیب از سخن لعل سخن گوی درخت

گه‌ن دانش‌پس‌وخت گشت پریشان هزار  
کنج هنر در طلسم مانده چو گنج‌جور رفت  
دس به نو فلک کوئی از آن بر گرفت  
یا دم آن داس تیز از چن روز کار  
ریخت بصحن حن از گل - سوری ورق  
میوه باغ وجود گر بندی ذات وی  
آه و دریغ از ادیب کز تفت مسموم مرگ  
نطع جهان را چو دیدی بی نعل از کودکی  
از همه روی زمین خوی بد اس گرون  
بود بساط سخن یکسره بر چیده باز  
طفل سخن بد یقیم در بدو دل دو نیم  
نوک زبان حاکم زد هشت دهن طفل را  
هشت بگهواره درواز پی آرام و خواب  
بی هنر اصولش کنج خوشی گرامت  
همچو سکندر زعم از پی یا جوج حمل  
اسب سخن را حنو هیچ نبودی سوار  
چشم قالم بر زمین هیچ ندیدش نظیر  
لیک هر آنکو که کرد خوی بد اس چو من  
دیده اورنگ را دید چو دریای خون  
ز پی تا یخ سال کرد هزاران رقم  
ه نفس از غب گف - عاقبت این بی - نغز  
احمد پشاه ری دیده ۳-م زد ز جان

قهری از شاخ سرو در بن چاهی خزید  
بار تگرود که کم گشت ز کیتی کلید  
تا ز جهان بدرود مرد هنر چون خوید  
نوکل بشکفته را از سر کین بر کنید  
یاد اجل چون باغ از سر سردی وزید  
از چه ورا باغبان تا نظر افکند چید  
لاله رخس شد برنگ یکسره چون شنبلیله  
کرد بد اس بسبچ شیوه عیسی گزید  
وازم و بین جهان رشته خود بگساید  
منطق شیرین وی از سر نو گزید  
در کتف این کلیم باز یقیم آرمید  
گر سینه کودک از آن شیر بلاغت مکید  
خو ند فسانش بگوش تا که ورا خوابید  
حق بود ار راه شیر رو بهی گرامید  
منطق مستحکمش بود چو سدی سدید  
فرد سواری که بود در همه عالم فرید  
دید بسی جرخ اگر دور قدیم وجدید  
رسخن نغز تو از دل و جان بگروید  
گست دلش پر ز درد هر که ورا بگرید  
چون نشدش دلپسند بار دگر بسترید  
غناچه دلش بر شکفت از پس آن کوچید  
از سر دنیا چو باز بال ردو او پرید

## توصیه باخلاف

تا چند پی مطلب و مقصود نکوشی تا کی بهتر ملت مسعود نکوشی  
 سره ایبه بدست است و بی سود نکوشی فرصت گذران سره چرا از و دنکوشی  
 میکوش که در اهل رمان فرد برای  
 در مره افراد جهان مرد برای  
 امروز وطن چشم ز عرفان تو دارد امید ز گلهای گلستان تو دارد  
 افغان همه جا گوش با افغان تو دارد روشن دلش آینه رخشان تو دارد  
 امید که این ملک درختان شود از تو  
 این خانه تاریک چراغش شود از تو  
 من بعد بود راحت ملک و وطن از تو ی گل شمید رونق و زیب بچمن از تو  
 روشن شود ایشمع همین انجمن از تو گره خیز و گره بود چمن من از تو  
 هشدار دگر کون چو شود رنگ زه  
 تا فخر توان شد نشوی رنگ زه  
 طفلان چو شود نوبت ادراک شمارا دوران نیسابت دهه افلاک شمارا  
 میراث رسد این وطن پاک شمارا محاله و بود مرصفت این خانه شمارا  
 محون شو این خاله سپردیم بدانت  
 هشدار بدت نکند حاکم خیانت  
 دوران چو بدر برد بجایس پسر آرد هر وقت خلاق رپی یکا گر آرد  
 خوش باسد اگر نیک برد نیکتر آرد بد باشد اگر بد برد از بدتر آرد  
 یارب شود اخلاف ز اسلاف نکوتر  
 اولاد وطن را شود اوصاف نکوتر

میکوش که تا علم و هنر کار تو باشد در هر صفت از جهل دنی طار تو باشد  
بر تر ز کسان پایه و مقدار تو باشد سنجیده دانش همه رفتار تو باشد

خوبست که باشد چو تو معمار وطن را

مگذار خراب اینهمه مگذار وطن را

سودا نکنی چند بی بازار معارف تا کی نتوان گشت خریدار معارف  
غفلت نبود شبوه بیدار معارف اهل اند همین مردم هشیار معارف

از علم و معارف مگذار کار همین است

سودای تو فرخنده و بازار همین است

دریاب روان گوهر نایاب ترقی سرگرم تعالی شوو بیتاب ترقی  
آماده بود بهر تو اسباب ترقی آموخت توان ای پسر آداب ترقی

ننگ است پی ملت بیدار تنزل

هشدار درین عصر بود عار تنزل

در حکمت ازین جامعه بپس نگذاری میراث خود ایوای بهر کس نگذاری  
آه این گل بیخار بهر خس نگذاری این حرف همبگویمت و بس نگذاری

حکمت ز تو کم گشته چرا پیش نجوی

چونست چرا کم شده خویش نجوی

حیف است درین باغ گل از خار ندانی از بی خردی یار زاغیار ندانی

تا چند زهم روز و شب تار ندانی افسوس بود کنج اگر از مار ندانی

عیب و هنر از هم نکنی فرق چه حاصل

بر خرمن دانش زدن این برق چه حاصل

يك چنددل از قدر هنر تنگ توان کرد خواهی اگرش صاحب فرهنگ توان کرد  
 قامت زپی سعی عمل چنگ توان کرد ناپرد ددل را طرب آهنگ توان کرد

از علم و ادب عاقل و هشیار توان شد

از کسب و هنر عامل و بیدار توان شد

ایوای چرا عاقل و هشیار نباشی حیف است اگر کامل بیدار نباشی  
 کامل اگر از علم خبردار نباشی میکوش که در جهل گرفتار نباشی

از زندگی بی هنر مرگ زکوتر

آتش بی آن نخل که بی برگ زکوتر

بی عام ترقی نتوان داد وطن را افراد هنر ور کنند آباد وطن را  
 ایکاش که عالم شود اولاد وطن را محکم شود از مدرسه بتیاد وطن را

تعمیم چو شد عام شود عام تمدن

بی عام و معارف نشود تام تمدن

دولت شود آباد زبیداری ملت ویرانه شود ملک زبیکاری ملت  
 تارفع کند زحمت و بیماری ملت دولت بود آماده پی یاری ملت

دولت بی ملت کند اجرای مکتب

سوداست سرمایه همه سودای مکتب

فخر وطن افغان سود از کوشش و غیرت نام آورد دوران شود از کوشش و غیرت  
 هر قوی چو جوان شود از کوشش و غیرت هر مشکلات آسان شود از کوشش و غیرت

اقبال شود رحمت از بار ز کوشش

گلدسته نمایان شود از بن خازر کوشش

خیزید که از بهر وطن کار نمائیم و قنست که ملت همه بیدار نمائیم  
 بر طبق معارف همه رفتار نمائیم هر کرده که نیکو بود اظهار نمائیم  
 از سوئ نزل همه آگاه نمائید  
 بر حسن ترقی همه راه نمائید

در علم و هنر نیست کنون عصر تغافل تحصیل معارف نبود جای تأمل  
 قانع نتوان گشت بخار از چن گل مگذار ترقی که بود ننگ نزل  
 قافل بجهان رتبه آگاه ندارد  
 شک نیست کدا، نزلت شاه ندارد

فخر و شرف از سیم و زر و لعل و گهر هیچ نازیدن ما جز بهین علم و هنر هیچ  
 علم است و معارف بجهان کار و دگر هیچ بپسند جهان محو کالات و تودر هیچ  
 ای هیچ بدست از عوض عمر گرامی  
 هشدار که رخ داده بسر مایه تمامی

شد منتظم لطف جهاندار بکابل تا درج کنیم پاره اشعار بکابل  
 درد دل خود بیکم اظهار بکابل تا چشم کند کار کنیم کار بکابل  
 صد شکر برین خدمت سنجیده گذارم  
 هر نقطه اش از مردمک دیده گذارم

عمریست ستایم من دلریس وطن را بیگانه ندانسته ام از خویش وطن را  
 شاه است مرا گر همه درویش وطن را دوری نگزینم من ازین پیش وطن را  
 ببلبل وطن خویش اگر خواند چن را  
 ( مستغنی ) ما نیز چن خواند وطن را

بقام شهزاده احمد علیخان درانی معاون انجمن ادبی

## « اهمیت ترجمه »

از همان انسانی چه بجهت اجتماعی و چه انفرادی بدو قسم میباشد - (۱) ذاتی (۲) اضافی .

(۱) ذاتی - مراد از ترقی همه اعمال است که لتعلق بظنرت انسان دارد ، و به اهلیت اختراع دماغی خودش وابسته میباشد .

(۲) اضافی - درینجا مدعی بنده به ترقی اضافی از آن اکتسابات است که بمشاهده عالم و مافی العالم بمطالعه افکار دیگران حاصل میشود . برای این شق دو مین کار تراجم از لغو و بیات است - اگر به تدوین تاریخ ترقی اروپا پردازیم خیلی جزئیاتی است ~~که~~ برای ما درس عبرت و پند دار دران پنهان است .

زمین اروپائی کنونی که مولد و منشای ترقی و عروج انسانیت و منبع و مخرج نهضت علمی و مسکن ابداعات و اختراعات بشمار میرود ازینجهت نیست که دماغ و ساختمان افرادش از دیگران خوبتر و بهتر است ، بل اروپائیان نوامیس فطرت را مطالعه کردند افکار متقدمین ما را بذریعہ تراجم بنگاه تدبر و تعمق دیده اند یعنی اول از جذبات و حالات قوام متأثر شده قدام به ترجمه نمودند هنگریکه استعداد ذهن شان انکشان نمود جدتها بکار برده ، راهای تازه تری پیش نظر شان بار شده بمروور ایام علوم و فنون دیگران را به تغیر جزئی مال خویش نشان دادند .

قوم از افراد قوام میگیرد و از ترقی افراد نهضت قومی بوجود می آید ، بسا ذهنیت اقوام فطرتاً برای اینچنین کار خلی موزون میباشد و بدبخشانه در بعضی عقیده ها چنان راسخ گردیده که زمینه نشو و نما را برای افراد مشکل میسازد ، همین فرق بین در مشرق و مغرب نمایان است ، در اروپا هر روز صدها مخاورات جدید دوش بدوش اختراعات و هزاران الفاظ و اسلوب نو بنو پیدا میشود ، اما در اینجا حرف از دهن نبر آمده که سند کدام است قدیم یا نظم و اثر عتیق میخواهند ، از چار سو بری شهادت تحریر گذشتگان هیاهو بر میخیزد ، نتایج این غافله نوازی و فرسوده خیالی این برآمد که زمین مغرب خود عام و فضل ما را زنده کرده مخترع صدها علوم و فنون گردیده ولی مشرقیان تنگ بخت بتراعات افطی در افتاده سرمایه خود را از دست خود بیاد دادند .

در نظر اکثر آقایان محترم خدمات علمی اروپا چندان وزنی و حقیقتی ندارد زیرا که مطالعه خودشان بطیحی است اما ازین حقیقت که منکر میشود که امروزه حق در علوم و فنون ما را اروپا زنده کرده است و اکنون بجه مقدار کتابهای ما بوسیله تراجم و عام دوستی آنان بسوا دیده های بینا جلوه گری میکنند - عنای هرود مغرب که بسا ساه تجارت و تعام در تمام اروپا منتشر بودند چگونه بدرس و تدریس و ترجمه عبرانی و آرامی يك توجه مخصوصی را معطوف داشتند ؟ با خود مس یهود اسپین زبان صربی چه قدر خدمات بزرگ با انجام رسانیدند ، دؤدقی ، حیوج ، و بن جنح قواعد نحو و عبرانی را مرتب کرده زبان مذکور را بر ضیای مغرب چگونه بسیر الحصول ساختند ، نیز در ین باب خاندان تبعه که با جنوب فرانسه تعلق داشت خدمات بزرگ انجام داد ، افراد همین



کتابهای قسطنزین لوقا ( طیب بابک ) و اسحاق بن حنین را ترجمه نموده مشهور عالم شدند .

اهل مغرب چگونه علم یونانی را از عربی حاصل کرده در زبان اروپا تغییرات عظیم پیدا نمود ؟ اصراب اندلس و صقیلیه علوم خود را چطور در اروپا ترویج نمودند ؟ و کجا کجا درسگاهها بنا کردند ؟ طالب علمان مثل پوپ سلوسترنانی و راهب ریمن لیل *Reinhold* برای نشر تراجم عربی درسگاهها بنا نموده چه اقدامات علمی کردند ؟ این تراجم برای طلبه اروپای قدیم کابسر و سیاحت یافتیش و تحقیق علمی بممالک دوردست اسلامیہ میرفتند چقدر آسانی و سهولت‌ها بهم رسانیدند ؟

دیگر کسانیکه تراجم علوم مشرقیه اروپارا در ابتدا با علم و مذاق مشرق آشنا و معرفی نموده موجب ترقی و تعالی و ازدیاد علم و فضل مغرب گردیدند اسمای شانرا با تحریرات شان گرفته بهرار ذیل بقارئین محترم خود میگذاریم .

۱ - کونا ردپلی کانس - در مقام انزاس پیدا شد این مترجم فاضل و مستشرق شهر از نسل المسانی بود .

۲ - جان روشاین - يك كتاب بر مبادی لغت عبرانیه نشر داده بلسان مذکور اسمیلات پیدا نمود .

۱ سابقاً کسیکه از طالبای اروپا و وسط آسیا و آسیای شمالی را بسیزدهم صد عیسوی سیاحت نمود موسوم به کارینی ( *Carini* ) است و از قبیل همین طلبای مار کوپونو در سیاحت خود خیلی مشهور است نیز بدرسگاههای ایالیه و فرانسه لغات شرقیه را حاصل کرده در علم عربی و عبرانی شهرت تمام دارد .

( ۱ ) *Tomas Alvarnas* ( ۲ ) *John Nuchler*

صفحه ( ۳۴ )      سال اول - مجله کابل      شماره ( ۴ )

۳ - کاردی تل زمنس - سابقاً ترجمه تورات شریف را در سنه ۱۵۱۴ عیسوی شائع کرد .

۴ - خان بکستورف - د های ادبیات مشرق ، آلمانی بود .

۵ - حین موری [ در زبان عبرانی شهرت زیاد داشتند .  
۶ - نویس کابل

۷ - جرجس میکائیل - در سنه ۱۶۳۳ عیسوی یک کتاب نحو (۱) له : سریانی را شائع نمود .

۸ - گپس [ این هر دو در حصول زبان فارسی از هم اروپائیان  
۹ - اگناوتس دی جیسو

۱۰ - رابرت کنت - ار همه 'ول قرآن مجید' را در زبان ایتالیه ترجمه نمود .

۱۱ - سبیل - در زبان انگلیسی ار همه اول ترجم قرآن کریم است .

(۳) *Cardinal de*      (۴) *de*      (۵) *Jean*

*Muri*      (۶) *de*      (۷) *de*      *Ward*

(۱) اما بر محضر شریف قرآین محترم پوشیده مباد که قبل ازین در همین

وصوع ابراهیم الخقلانی در سنه ۱۶۲۸ ع ابتدا کرده بود .

(۸) *Gump*      (۹) *de*      (۱۰) *de*      -  
*de* -

(ب) امروز هیچ يك لهت چنین نیست بلکه قرآن مجید در آن ترجمه  
ان شده باشد .

(۱۱) *de*

۱۲ - تھامس اربی بیوس - زبان عربی را از یک فاضل مصری حاصل نمود ،  
 و نیز در وینس بلغات فارسی ، ترکی ، و حبشی دستگاہ بسیار پیدا کرد ،  
 در لندن ها لند یک مطبع و خیمه عربی از مصارف خود قلم کرد ، از  
 تألیفات مهمه اش یک کتاب قواعد در لسان عربی در سنه ۱۶۱۳ عیسوی  
 شائع نمود .

۱۳ - بارتھامی - این مستشرق مشهور در هژده هم قرن عیسوی در فرانسه از  
 همه اول ترجمه نقوش قتیبه را ابتدا کرد .

۱۴ - سلوستری دی ساسی - در جامعه پاریس اولین پروفیسور عربی بود در  
 سنه ۱۷۱۰ عیسوی یک کتاب بقواعد عربی نوشت - همین شخص مذکور  
 رسم الخط پہلوی را انکشاف نمود از کاوش و تراجم او است که اروپا از کتاب  
 کلیله دمنه و مقامات حریری واقف شد .

۱۵ - انتانی کالان - این مستشرق شهرت از همه اول مردم اروپا را با علم ایلام  
 آشنا کرد .

۱۶ - بارودی مینارد - تا بیخ مشهور معودی را ترجمه فرانسوی نموده شائع کرد .

(ج)

۱۷ - ایم - دی سلاتن - این خالکان را شائع و این خلدون را ترجمه نمود .

(۱۲) Thomas Artby (۱۳) Barthelmey

(۱۴) ... (۱۵) ... de Teltout

(۱۶) ... (۱۷) M. T. Hane

(ج) این مرد و کتاب در فرانسه شهرت بی اندازه حاصل کرد .

۱۸ - تولدکی - شاهنامه حکیم فردوسی طوسی را بعد از تحقیق بسیار نشر داد .

۱۹ - کارل براکمن - (۲۰) هرتهان - (۲۱) بکر - (۲۲) وله - وزن - از

[ ۱۸ تا ۲۲ ] کسانی اند که در مجاس علوم شرقیه المان ، علوم اسلامیة

وقنون مشرق خدمات پر بها انجام دادند .

بر اسباب ترقیات ژاپون تفصیل دادن نمی خواهیم تنها بريك سبب ترقی عامی

شان کنایه چیزی پیش میکنیم ، « موااضات » فاضل اماریکائی دکتور سندرلیند

که در ژاپون برای عرصه دراز قیام کرد اکنون بصورت کتاب بعنوان « جاپان

ترقی پذیر » در لغت انگلیسی نشر رسیده است - بیک جادرضمن خصائل ژاپون

میویسد - « در اینجا تشویق انام بچراغ و روشن و روز نامه ها محدود نیست بل

اینان هر وقت بشل کتاب خیلی مشغول و مشغوف دیده میشوند ، به کثرت

کتابهای علمی و ذخائر تصانیف برگزیده آلمان ، فرانسه ، ایتالیه ، روسیه و انگلیسیه

که همگی در لغت ژاپون ترجمه شده اند حیرت می آید ، در هر کتابخانه و به هر دارالمطالعه

ازین اصناف ترجم کتابهای عام و فن ذخائر علمی و فنی موجود است ، باز

همیقدر شمار تصانیف مستفاه خود جاپونیان هر گونه عام فن محیر العقول است .

در ترجم عموم کتابهای علمی و فنی ( که بعالم ادب و معانی متعلق نیستند )

هیچ فرو نمیباشد زیرا که معنی این علوم و فنون تنها در عالم و فن خود ماهر

میباشد و از اینجا که تمام حیات شان در تکمیل يك مضمون صرف میشود و بنا

( ۱۸ ) ..... ( ۱۹ ) .....

( ۲۰ ) *The times* , ( ۲۱ ) ....., ( ۲۲ ) .....

( ۷ ) *Shinto* .....

بر عدم فرصت میل و توجه خود را بآداب و معانی معطوف نمیدارند لذا مطالب خود را بفصاحت و بلاغت ( محدود ) انشا نمیکنند اما برعکس این ، عموم مترجمین ادیب میباشند که مطالب خود را از اسقام و آلائشات اصل کتاب یا مضمون مبرا ترجمه مینمایند ازین جهت اکثریه تراجم اراصل هم بهتر میشود .

حالت علمی و ادبی فارسی موجوده مقتضیست که توجه اکثریه اهل قلم و ادبای معارف پرور جانب تراجم معطوف باشد . در حیات هر قوم چنین وقتی می آید که ضیای علم و ادب بلحاظ سیاسی و تاریخی کم میشود ، در چنین وقت احتیاج است ~~که~~ چراغ خود را از چراغ دیگران بافرورزند ، در چنین دور قوت آفرینش نیز زائل میگردد زیرا که طرز و قوت تصنیفات گذشته از درجه ادنی پیش نمیرود و مذاق عوام نیز از مهملات کج و بیج تمخبل ، و اشعار نازک خیال ناممکن الحصول بمعنی ( چنانکه امروز اکثرجا دیده میشود ) صحیح نمی ماند ، در چنین زمان برای مصنفین محترم لایم است که بجای اینکه خیالات نیم پخته و فرسوده خود را اظهار دهند باید ترجمان مصنفین موجوده و گذشته دنیا بگردند ، اگرچه هر کس تمنای تصنیف نمودن بسیار دارد و مستاق است که مردم او را مصنف بگویند ، و مترجم و ژانف بودن خود را کسرشان خود میدانند ولی امروز در اروپا قدر و بهای ترجمه نیز همانقدر است که از تصنیف میباشد ، مترجمین درجه شهرت مصنفین را دارند ، بر سبیل تمخبل ، شهرت

ولیم آرچر هدام برین بنادوام دارد و در آتیة نیز قائم خواهد ماند زیرا که مترجم

این ( ۱ ) است ، راکرت ( ۲ ) ترجمه یوان جامه شهرت دوام دارداستیفان کیارگی

شاعر آلمانی از باعث ترجمه برن ( ۳ ) نام اراشد .

( ۱ ) تمخبل نویس ناروی - ( ۲ ) در شعرای آلمان بدرجه ممتاز شهر میشود -

( ۳ ) شاعر مشهور اسکا نایند .

انکیوتل دوپیران ( *Stiquetot Dupireu* ) که یک عالم بی نظیر و سیاح فرانسوی بود از همه اول زند و اوستای پارسیان را ترجمه نمود ، او بنشد سنسکرت را نیز از زبان فارسی به لاطینی ترجمه نموده توجه شوین هار ( *Super Haues* ) فیلسوف آلمانی را بجانب فلسفه هند منعطف ساخت . گویتی ( *Guthi* ) شاعر شهیر آلمان از همه اول بجانب ادبیات شرق متوجه گردید ، قبلاً به کتب هند مایل شد ولی که تسکین قلبی نیافت رجوع به شعرای خاور زمین آورد ، ابن شاعر بی بدل یک عقیده مخصوص بلسان الفیض حافظ شیراز داشت و از آنجا که در تمام نوشته هایش رنگ بدل شیراز غالب است بنا برین خودش را « بحافظ آلمانی » یاد میکنند - یک تصنیف سر جونس موسوم بشاعری ایشیا توجه هر دو ( *Honder* ) را بجانب ادبیات شرق گردانید از همین جاست که در اوراق پریشان کتاب ( ۲ ) خود بعض قسمت های ( ۳ ) ( ۴ )

به کون گیتا و هت او پدیش را ترجمه نموده شامل کرده است .

شیلر ( *Schiller* ) ترجمه شکستلارا خوانده مائل ادبیات شرق ( ۵ )

- ( ۱ ) شاعر معروف شرق علامه د کور اقبال هندی به تعریفش رطب اللسان گردیده ، بل یک تصنیف مستقل خود را بجواب کتابش که « سلام مغرب بمشرق » بود نظم نموده نامش را « پیام مشرق » گذاشت .
- ( ۲ ) از زرسیتلی باستر - ( *Zeitungsblätter* )
- ( ۳ ) هود این کتاب سنسکرت قدیم را میگویند که کتاب مقدس کرشن است این را فیضی فیاضی د کی ملک الشعرا ا کدر جلال الدین در فارسی منظوم ترجمه کرده .
- ( ۴ ) که ترجمه این در فارسی کلیله د منه است .

گردید استفاده و شهرت بسیار حاصل نمود .

دانتی ( *Dante* ) مشهور شاعر ایتالیائی دارای چنین کتاب معروف  
( ۶ )

خود دیوانن کامیدی ( *Divine Comedy* ) گاهی نمیشد اگر جمله  
( ۸ )

ماخذاتش را از تراجم « فتوحات مکيه » و ديگر تصانیف شيخ اکبر محي الدين  
ابن عربی ( رحمت الله عليه ) و از رساله « غفران و جهنم » ابوالعلائی معری و  
ديگر اکابر علم تفسیر و خود کلام مجید نمی آورد .

مستشرق شهیر و پروفیسر موصوف براؤن ( *E. D. Drower* )

دوازده سال کامل در عراق و ایران ب حصول عربی و فارسی صرف نمود جمله  
کتابهایش که حامل تاریخ شعر و ادب فارسی است از تراجم خالی دیده نمیشود .  
شاعر مشهور هند نیکور نمایش جذبات بی کران خود را بصورت این تصنیفات  
فخیمه بی آلائش ترجمه تمذیلات کالیداس و دیگر شاعران عتیقه سنکرت و هندی  
و فارسی پیش برده نمی توانست .

حالت علوم مثل اجسام جامد نیست که بیکدیگر مخلوط شده نتواند بلکه به نهال  
بباید که با هم پیوند میتواند بشود ، جهت احیای علوم فارسی بشاخص علمی علوم  
شرقیه قلم جدید را پیوند نمودن از لزومات است ، تخیل قدیم آسیارا

( ۵ ) یکی از تمذیلات قدیم هند مصنفه شاعر عربی بدل کالیداس است .

( ۶ ) در اطراف این کتاب علامه مشرقی دکتر محمد اقبال نوشته و « به جا وید ، مه »

موسوم کرده که تا حال زیر طبع است .

( ۷ ) ببینید کتاب ( *Divine Comedy and Islam* ) را که

مصنف مدکور جمله کتاب خود را از تراجم تصانیف مسلمانها پر نموده است .

( ۸ ) شاعر مشهور که در تمذیلات بنام مشرق پیش است .

باید با نقطه نظر جدید اروپا یکجا و در جسم سرد علوم مشرق خون گرم و تازه علوم غربی را جریان بدهیم تا در علوم و فنون بیجان ما یک جان تازه دمیده شود، جهت این مقصد عظیمه همین یک ذریعه تکامل گفته میشود که علوم مغرب و شرق بوسیله تراجم توأم مطالعه شود زیرا که مطالعه دقیق و نظر عمیق بهترین قدمت های مرد و جنب خود بخود یکجا و با تدریج همجان گردیده موسس یک ترتیب و تهذیب زبان جدید علمی خواهد شد اگر فلسفه قدیم ما به اختلاط فلسفه جدید مغرب از رطب و یابس خود پاک بشود قابلیت پیدا خواهد کرد که جزو لازمی اعمال و تربیت ما بگردد، اگر فنون لطیفه ما بر اصول فنون لطیفه مغرب بر اساس وسیع تری قیام بشود حتمیست که بهترین و عظیم ترین اساس فنون جمله عالم خواهد گردید.

تنها اساس حقیقی ملت و قومیت ما علوم اسلامی و ایشانیست که ما بخدمت احیای شان یک تمایل فرسوده مغرب میگردیم و اگر ما تعلیم مشرق و مغرب هر دو را یکجا نموده رواج دادیم باز لزوماً باندک فرصتی دارای چنین تصانیف و تالیفات هستیم میگردیم که در عالم موجب آریاد عام، و بچشم هنروران مغرب نیز برها و قابل قدر خواهد بود.

جمله کتابهای علوم قدیمه تقریباً باستان عرب است و علوم جدید به لسانه مختلفه اروپائی، در زبان فارسی نه تماماً علوم مشرقیه ترجمه و منتقل شده و نه از علوم جدید کدام کتابیست که او را رهنمای حقیقی عام گفته بتوانیم.

بعض احباب محترم گمان دارند که «علوم قدیمه مشرق را در عربی و علوم جدید را بلسان های اروپا باید خوانند» ولی ما جرأت نموده میگوئیم که علوم مرکز محدود جغرافیائی محدود و محصور نیست، زبان و لسان مثل ظرف است



و عام بنابه مظروف که هیچ باند و محتاج کدام ظرف مخصوص نمیباشد ، عام  
 بمینه مثل آب است که بذریعه تراجم میان هر ظرف زبان متقل میتواند بشود  
 و اگر علوم را بلسان حقیقی شان مطالعه کرده شود باز باید جهت حصول  
 هر شاخ و شعبه کدام عام جدید کم از کم به دانستن هفت هشت زبان اروپا موفق  
 باشیم هر مسئله جدید و بحث معر کته آلا را خواه بفرسفه و حکمت تعاق داشته  
 باشد یا بلوم و فنون ، یا بکدام اصول جدید و اکتشاف و اختراع نو واسطه داشته  
 باشد اگر دقت فرموده شود معلوم خواهد شد که هر ملک اروپا دارای ماهرین  
 و متخصصین آن علوم است که متعاق آن یک شعبه علمی بزبان ولسان مخصوص  
 ملکی خود چندین تصانیف کرده بمعلومات اضافه نموده است ، بنا برین درین  
 عصر برای هر یک شعبه علمی و مضمون فنی تا وقتیکه رجوع بترجمه زیاد نشود ،  
 پنج شش لغت ولسان دانستن هم مکتفی نیست .

امروز در زمین مغرب چنان مملکتی نیست که ذرائع تعلیم و تربیت فقط  
 ترجمه نباشد تعلیم علوم صحیحه بجز ترجمه امکان ندارد ، هر شاخ و شعبه علم  
 محتاج ترجمه است ، برسپیل تمثیل امروز اگر کس بخواند که تنها از فلسفه  
 جدید بهره بردارد برای او لازم است که کم از کم نوشته های بیکن و برنو  
 و غیره باخبر باشد که اصل تصانیف شان بزبان لاطینی است - نسبت دی کار ،  
 کانت و روسو ، که مصنفین زبان فرانسه اند خوب واقف باشد ، ار هیکل ،  
 کانت ، فشتی ، شلیگل ، نطشی ، و غیره که اصل تصانیف شان بلسان آلمان است  
 خرد داشته باشد .

از آسی نوژا خوانده باشد که اصل تصانیفش بزبان دچ است ، از کروچی  
 و غیره باخبر باشد که اصل تصانیفش بزبان ایتالیویست ، از نوشته های بر کلی ،

هل و اسپنسر بهره داشته باشد که اصل تصانیف شان بلسان انگلیسی است و قس علی هذا .

بنا برین تصنیفات اگر کسی تنها يك دولت را ذریعۀ تعلیم ساختن بخواند ، باز در عالم علم ابواب جمله تحقیقات و تفحصات علمیه بيك روز مسدود میشود . اگر مصطلحات زبان قدیمه را بزبان پارسی جدید بگردانیم هم قابل اعتراض و گرفت نیابد بشود زیرا که از مصطلحات عرب بعضی اوقات همان اشکالات پیش میشود که امروز انگلیسی را اردست مصطلحات لاطینی حاصل است و عکس این برای آلمانی ها مصطلحات تراشیده زبان خود شان آسانها پیدا نمود ، خوبی لغات علمیه همین است که هر کس او را زود تر بفهمد و به آسانی حفظ نماید مثلا بجای کثیرة الرجل ، انضبوطیه ، شوکیته الجلد ، استعلج الجلد ، سلحفیه ، و مستقیم الاجنحه ، باید کتیربا ، خا رشت ، گذاز جلد ، غلاف پوش و راست بر استعمال بکنیم ، زبان فارسی برای مصطلحات خیلی موزون افتاده زیرا که مثل زبان آلمان درین زبان هم دوالفاظ را یکجا نموده يك لفظ مرکب ساخته و ساهل است ، برای سهولت تراجم علمیه و ادبیه چند لغات مصطلحات که در روی شدن استفاده برداشته میتوانیم برای آسانی مترجمین و متلاشیان علم در ذیل درج میکنیم :-

( ۱ ) يك کتاب مصطلحات در سنه ۱۸۷۴ ار طهران شایع شده است که میانش مصطلحات طب مغرب ، و علم الانسان در فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی و فارسی درج است .

( ۲ ) در زبان اردو يك کتاب موجود « فرهنگ اصطلاحات علمیه » را

( ۱ ) تا حال جز این يك کتاب مستند و دگره بیخ لغات مصطلحات جدید علمیه به تکمیل نرسیده

جامعه عثمانیه حیدرآباد دکن نشر داده قدر و بهای زبان اردو را از خزائن زبان فارسی، عربی و هندی بلند نموده است، (۳) البته در بیروت چند مکتب بطبع رسیده که از این يك لغت علمیه عربیه موسوم به المنجد را لوئیس مملوف به سنه ۱۹۰۸ شایع نموده است که در کتاب بحاجه انجمن ادبی هم موجود است، درین کتاب مصطلحات تخنیک و طبیعات نیز درج است، (۴) يك کتاب مفیده و مصطلحات ابرکار یوس، است که در آن الفظ مرادف مصطلحات انگلیسی در عربی موجود است.

(۵) در سنه ۱۸۹۷ بمصر لغت اسپرو شایع شده است.

يك کتاب دیگر موسوم به :

(1) *Dictionary of the Technical Terms used in the -  
Science of the Muhammadans* شایع شده است.

(۶) دائرة المعارف البستانی هم از همین نقطه نظر قابل تحسین است، در کتب عقیده مفتیح العلوم خوارزمی و دیگر بسیار چنین کتاب ها است که در میانشان مصطلحات علمیه را میتوانیم بزبان جدید بر محک نو موزون نموده رواج بدهیم -

معارف پروران محترم و ادبای مالک و ملت ما را باید که به ترجمه لسان های مشرق و مغرب متوجه بشوند و نیز اگر در تحریرات علمی مصطلحات عربی، اردو، فرانسه، انگلیسی، المانی هم جای جای استعمال بشوند درست است زیرا

(۱) « در مصطلحات تخنیک که در طبقات مسلمانان بکار آمده » این کتاب که غالباً

از تألیف فاضل صاحب تهاوی است. در ادب باک سوسائیتی بنگال (انجمن اسیاتی بنگال)

موجود است

که بعض اوقات در ترجمه اصطلاح و محاوره يك زبان بدیگر موافق نمی شود و در تلاش و ایجاد مصطلحات اشکال بسیار پیش می آید ، اما بگمان ناقص ما این اشکالات کار ترجمه را وقیع تر میسازد ، زیرا وقتیکه این گونه مشکلات حل شوند ، باز عمارت لسانی استوار تر و جهت انسال آتیه شامراه طلاقت زبان و تحریر وسیع تر میگردد .

## افغانستان جغرافیائی

بقلم میر غلام محمد فبار

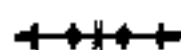
( ۲ )

در قسمت اول گفتیم افغانستان طیبی در سه قسمت شامل و منقسم است :- صفحات شمالی هندو کش . وادیهای شرقی سلسله پامیر و سایمان . حوضه های بین هندو کش و پامیر و سایمان . این قسمت های ثلاثه شک نیست قبل از ورود اسکندر مقدونی ، دارای تشکیلات ملکیه بطور خاصی بوده است ، چونکه افغانستان قدیمترین سلطنت های آریائی را در آسیای وسطی داشته ، و ویشناسب سلطان مشهور بلخ در حدود هفت قرن قبل المیلاد ، مملکتی را اداره میکرد ، که از دانشمندان نقشیات و تشکیلات ملکیه ثی لاجار بود . ولی این تشکیلات از پشت پرده های تاریکی بما معلوم میشود ، روشن ترین نقاط آن همان ولایت های باکتریا و آریانه است .

یونانیان بعد از ورود خویش تشکیلات نوینی کردند که شاید قسمت بزرگ آن بر اساسهای همان تشکیلات ملکیه سلطنت قدیم افغانستان منطبق میگردد . اما یونانیان اسهای ولایت و بلاد مملکت را عاده بزبان معمول خود تحریف

یا تبدیل نمودند . قبول اسمای یونانی در افغانستان طبیعی بود ، چه بعلاوه تسلط سیاسی یونانیان قدیمترین ماتی هستند که تاریخ ما و جغرافیا های اکثر ممالک عالم را نوشته اند ، و از آن جمله بود مملکت افغانستان .

تشکیلات مملکت یونانیان در افغانستان ثابت و ابدی نبوده ، بلکه تابع قضایا و مقتضیات اقتصاد و مخصوصاً پولتیک سلطنت ها میگرددیده است . ولی با این مراتب تقسیمات طبیعی مملکت غالباً محفوظ و تا هنوز بعضاً باقی و پایدار است ، که ما هم از همین جنس اخیر سخن میگوئیم .



## تخارستان

یعنی قطغن و بدخشان

قسمت شمال هندو کش ، مشهور به باکتریا بود که مرکزش همان بلخ بشمار میرفت ، ولی باکتریا در صفحات شمالی خود شامل ولایات بزرگی بشمرده میشد که در جهت شرقی آن ولایت تخار و در جهت غرب ولایت کوزکان و در غرب کوزکان ولایت مرگیانا افتاده بود .

اما ولایت تخار یا تخارستان ، عبارت از قطعه ایست که در شرق شمال افغانستان واقع شده ، شرقاً بکوه های پامیر و شمالاً به نهر آون و غرباً بولایت خلم ( تاشقرغان ) بلخ ، و جنوباً بسلسله هندوکوه محدود و متصل است . تخارستان بدو حصه علیا و سفلی منقسم است که علیار ( بدخشان ) و سفلی را ( قطغن ) خوانند . تخارستان علیا در شرق تخارستان سفلی افتاده و لوالیز جرم ( رستاق حالیه )

فیض آباد، شهر بزرگ، اشکاشم، راغ، زیباک، کشم، از شهرها و قریه های مشهور اوست. معدن - لاجورد بدخشان خود مشهور آفاق است.

تخارستان سفلی مملکت زراعتی است، گندم و جو و اشجار پسته او مشهور است. مراتع سبز و خرم قطن بعد از باد غیس های هرات بهترین مراتع افغانستان بوده، و ازین رو اسپ های آن معروفترین اسپ های مملکت است. تالقان، اندراب، اشکاشم، نهرین، بتلان مشهورترین شهرهای تخارستان سفلی است.

مربوطیت تخارستان با ولایت بلخ از حیث اقتصاد طبیعی است، چونکه با کتیا از صفحات تخارستان علیا با مملکت تبت و چین راه مواصله پیدا میکند. و یونانیان بلخ بعد از اشغال تخارستان از همین راه با تبتی های چین محاربات کرده و روابط تجارتنی با چین برقرار نموده اند. حالات تاریخی تخارستان قبل از اسکندر مثل اغلب ممالک مجهول است. و نفوذ و تاریخ یونان در تخارستان محتاج به حفريات و تحقیقات است. تخارستان غالباً در قرون وسطی عموماً در قید بسته گی بلخ و ارخاظ تاریخ با اقدارت او شریک بوده است.

ولایت تخار معلوم نیست در عهد قدیم بچه نامی موسوم بوده، اما از اینکه بنام تخارها نامیده شده، ز آنوقتی است که طائفه از باشندگان اینسر زمین بنام تخار مشهور آفاق شدند. یونانی هم قوم تخار را در زمرة فاجین یونانیان باختر در قرن دویم قبل المیلاد ذکر کرده اند. مسیو بار تولد روسی در کتاب معروف خود

*W. Barthold's History of Turkestan*

درین زمینه اطلاعاتی بدست میدهد، او میگوید قوم تخار سابقاً در بولونسیزیر واقع در سرحدات خود چین (شرق شمال افغانستان) میزیسته، و در دوره اسلام هم قسمتی از باختر بنام قوم تخار

( تخارستان ) نامیده شده راجع به نژاد تخارها میو لونگورت دیس المانی *H. Targuelli Lernea* . در دایرة المعارف اسلامی المانیا مینویسد که آنها آریائی بوده اند . وغالباً آلمانها وطن اصلی نژاد هند و زرمن « آریائی » را در آسیا بکوههای هندو کش و پامیر میدانند . پس معلوم شد که قوم تخار از ساکنین قدیم تخارستان بوده ، و نژاداً با اقوام افغان از یک اصل میباشند . بطوریکه مورخین معاصر مهاجرت آریائی هارا از سواحل سیحون و جیحون در افغانستان ذکر کرده ، و هجرت اقوام هند و فارس را از افغانستان به هندوستان و فارس نشان میدهند ، این مسئله واضح میشود که آریائی های اصل در افغانستان متوطن ، و دسته دسته در وادیهای داخله مملکت منقسم شده اند . این دسته های آریائی عمود دهور در اثر وضیات بلدی و جنرافیائی ، به اسبای متعدده موسوم ، و هر یک دارای لسان و لهجه های مختلفه گردیده اند ، که از ان جمله است ، قوم تخار « تخارستان »

راجع بزبان تخارها ، چنانیکه در مقدمه کتاب پارتولد ذکر یافته ، هر چند تمام السنه افغانستان از لهجه ساریگل که شرقی ترین لهجه های پامیر است گرفته تا لهجه های کردی غربی شبه جزیره آسیای صغیر ، یعنی تقریباً از ۷۵ تا ۳۸ درجه طول شرقی نصف النهار گرینویچ هم داخل زبان آریائی است ولی زبان قدیم طخاری ~~ص~~ از قرن اول بعد المیلاد تا قرن دهم وجود داشته ، از جمله آن السنه آریائی آسیای وسطی شمرده شده که دارای رونق و جمال ادبی نیز بوده است . این مطلب از یکفقره آثار باقیمانده بودائی ترکی معلوم شده ، که بزبان تخار ادبیات بودائی وجود داشته ، وغالباً بزبان ترکی ترجمه شده است و میو پارتولد ارانی ذکر می کند .

والحاصل چنانیکه قبلاً اشاره کردیم تخارها در حدود دو قرن قبل المیلاد در بلخ نفوذ پیدا کردند ، و بعد از صد سال سکونت در باختر طائفه از آنها بنام کوشانی ترقی کرده ، و بتدریج قسمت عمده هندوستان را مسخر ساختند . سلاطین کوشانی از پیروان جدی دین بودا بشمار میرفتند . از قرن سوم بعد المیلاد کوشانی ها بجانب بلخ رانده شده ، و در تحت سلطه ساسانیان درآمدند ، فقط شصت و نه از آنها در کابل تا حدود قرن پنجم بایک نوع حاکمیتی باقی بود ، که مسکوکات پادشاه قرن پنجم کوشانی کابل تا پکی مالیک نام در موزه کابل موجود است .

حدود سیاسی افغانستان در عهد کوشانیان توسعه ، و عمرانات و صنایع اینعهد خصوصاً صنعت حجاری و مجسمه سازی تکمیل گردید . در نتیجه محاربات سنگینی که در حدود دو قرن بعد المیلاد بین کوشانی ها و فارس واقع شد ، دائرة نفوذ کوشان شاملان در صفحات جنوب هندو کش محدود گردید .

چنانیکه گفتیم نفوذ سیاسی قوم تخار از بلخ آغاز میگردد ، ازان رو لازم می آمد مادر مورد سلطنت کوشانی ها ، در ضمن وقایع با کتربا سخن بگوئیم . ولی بمناسبت نام تخارستان خواستیم در اینجا شصت و نه از احوال آنها بحث کرده باشیم ، لهذا باین مختصر اکتفا رفت . برای آنکه این سلسله از دست نرود مناسب است از طائفه دیگر تخارها یعنی دولت هیاطله نیز سخنی چند گفته آید :

بعد از سقوط کوشانیان در باختر طائفه یفاتله که اعراب آنها را هیاطله خواندند ، به تشکیل سلطنتی در بلخ پرداختند ، و متعاقباً بر مناطق جنوبی هندو سکره استیلا جستند . یادگار یفاتله ها در تخارستان بقول بار تولد شهرهای بود بنام یفتل ، یکی آن در تخارستان سفلی و حالیا سوای نام نشانی ندارد ، و دیگری در تخارستان علیا تا هنوز بشکل قریه



موجود است . این قریه یفتل در ده میلی شهر موجوده فیض آباد ، و دارای سه هزار خانوار اهالی ، سیزده هزار نفوس ، است که زبان شان همان فارسی مروجه افغانستان بوده ، و خود هارا از عهد قدیم از نژاد افغان میدانند .

راجع بدولت هیاطله آقایی عباس اقبال اشدیانی در دوره تاریخ عمومی خود شرحی نوشته وازین دولت محارب تعریف میکند . او میگوید : - دولت هیاطله محاربات صعبی باشاپور ذوالا کتاف فارسی کرده اند . و فیروز والی سیستان را در حدود نصف دویم قرن چار مسیحی در پناه خود گرفتند ، اینوقت هرمن برادر فیروز بعد از فوت یزد کرد دویم پادشاه فارس بود . دولت هیاطله فیروز را تائید کرده و قهراً بسریر سلطنت فارس نشاندند . فیروز قبول الیاتی نمود که بدولت هیاطله به پردازد ، ولی پسانها در تادیه آن اعمال نمود . لهذا بین دولتین حرب اعلان و در نتیجه فیروز مغلوب گردید ، اینبار فیروز دادن دختر خود را به خوشتوار پادشاه هیاطله متعهد گردید در سال ۴۸۳ م دوباره بین هیاطله و ساسانیان در حدود نوران حرب واقع شد ، فیروز از اردوهای هیاطله در حدود باغ مغلوب قطعی و بلا فاصله از طرف پادشاه هیاطله اعدام گردید .

بلاش بعد از فیروز پادشاه فارس شد ( ۴۸۷ - ۸۳ م ) و ادای خراج را بدولت هیاطله متقبل گردید . اما قباد شهریار فارس در مدت سلطنت خود ( ۴۸۷ - ۵۳۱ م ) از دولت هیاطله بسی زحمت ها دید ، زیرا قباد از بانی مذهب جدیدی مزدک نام در مملکت خود حمایه میکرد ، ملت انقلاب کرده او را خلع و جاماسب برادرش را پادشاه ساختند . قباد بدر بار هیاطله پناه آورد ، دولت هیاطله او را کتک کرده جاماسب را خلع و قباد را دوباره بر تخت فارس متمکن ساختند و خراجی

باو تحمیل نمودند قباد در همان سال ۵۰۱ م برای آنکه خراج هیاطله ها را تهیه کند، مالیات خود را از دولت روم تقاضا کرد، رومیان ندادند، و جنگ دولتین در ارمنستان در گرفت. اینحرب پنجسال تا ۵۰۶ م طول کشید، ولی قباد در حین فتح بواسطه هجوم مکرر پادشاه هیاطله مجبور شد، بارومیان صلح نماید. در حدود نصف قرن ششم میلادی دولت هیاطله در اثر هجوم تورکان و ساسانیان فارس متضرر گردید. و تورکها بر تخارستان که در آن وقت مشتمل بر ۲۷ ولایت بود تسلط یافتند. (بارتولد) نو شیروان در سال ۵۶۵ م قسمت یسار ساحلی جیحون را اشغال و حدود فارس را به آمو رسانید. و بعد از تسخیر افغانستان، مملکت سیاهی خود را بقرار ذیل تقسیم و تشکیل نمود :-  
 اول قسمت شمال غربی (باختریا) دوم قسمت جنوبی غربی (نیمروز) سوم قسمت مشرق (خراسان) چهارم قسمت مغرب یا ایران شهر. (تاریخ عمومی اقبال).

بعد از هجوم تورک و فارس سلطنت افغانستان به قسمت های مختلفه تقسیم گردید، ولی این تقسیمات بر ترقیات مادیه فارس بسی افزود. مسیو بارتولد میگوید :-  
 عظمت ساسانیان فارس دارای جنبه مصنوعی بوده، و وسیله تجارت عظیم شان طلای بیزانس شمرده میشد. در کارهای ساختمانی و آب یاری و ایجاد رشته های صنایع جدید، از اسرای بیزانس استفاده میکردند. تمدن مادی فارس مربوط به تراجم یونانی و عندی و سامی بود. در بین ممالک پادشاه فارس از همه پیشتر ولایت سامی بابل اهمیت اقتصادی داشته، و ثبات عایدات شاه فارس را بابل میداد. بعد از بابل دومین کانون تمدن را ولایات شرقی فارس (افغانستان) تشکیل داده بودند، که قسمتی از آنها در انتهای مملکت فارس (مرو) و قسمت دیگر

خارج حدود فارس ( باختر ) واقع شده بود . اما ولایات داخلی مملکت فارس شهرهای غیر مهمی بودند .

پس حال تخارستان بعد از آنکه در تحت تسلط تورکان رفت ، و مهابطه ها منقرض گردیدند ، تا ظهور اسلام در دست تورکها با نواع مختلف اداره میشد . در خلافت حضرت عثمان بقول صاحب حبیب السیر بسال ۳۱ هجری عبدالله ابن ماسر بفتح خراسان مامور و اعزام شد ، مشارالیه عبدالله بن حازم را بولایت هرات کبیل نمود . ابن حازم بعد از آنکه با هرات مصالحه کرده و مبلغ خراج بر او مقرر کرد ، احنف بن قیس را بفتح باختریا و تخارستان مامور نمود . احنف ولایت گوزکان ( جوزجان ) و بلخ و طخارستان را با شهر تا لقمان فتح کرده باین خود و قیس بن هشیم و خالد بن عبدالله تقسیم نمود . ازین بعد شیوع دیانت اسلامیه در تخارستان رواج یافت . ولی عاده این اشاعه مذهبی با تعصبات و محاربات ملی دوچار شد ، جنگهای مشهور ابن قتیبه با شهزاد گن تخار ، در دره های ایبک و بغلان از انجمله است که طبری به تفصیل این محاربات را ذکر کرده است .

در عهد طاهریان - خراسان و صفاریان - سیستان ، تخارستان غالباً جزء ولایت باختر بشمار میرفت . ( قرن سوم هجری ) در عهد سامانیان بلخ <sup>ص</sup> ماورالنهر را استیلا کردند و از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم هجری دارای سلطنت وسیعی بودند ، تخارستان بالطبع جزو ولایات باختر حساب میشد . ولی بعد از سقوط آل سامانی ، ایبک خانیه تورک گاهی بممالک این روی چشمی دوخته و دستی دراز میکردند ، سلطان مشهور افغانستان محمود یمن لدوله در شکستی که به ایبک خان پادشاه تورک در دشت بلخ داد ، این دست بیگانه را

بکلی قطع نمود . از آن بعد تخارستان بصورت قطعی جزء افغانستان گردید ( اواخر قرن چهار تا نصف قرن ششم هجری )

در مدت سلطنت سلاطین غور افغانستان که از سال ۵۴۳ هجری آغاز و به ۶۰۹ هجری خاتمه یافت ، طخارستان در زیر امر دولت مخصوص غوری که از شعبه سلطنت غور سر حکمرانی بوده اداره میشد . در ۶۰۹ هجری خوارزمشاهیان بر افغانستان مسلط ، و سلسله غوریان منقرض گردیدند ، بعد از آن از بکان بر تخارستان قسماً تسلط یافت و از آن جمله بود ملک وسیع خان از بک که در اسفار چنگیز خان بر چندین ولایات طرفین آمو دریا حکومت می نمود . پایه تخت خان مذکور شهر قندز موجود بود که در قرن دهم میلادی بوجود رسیده است .

چنگیز خان بعد از آنکه ترمذ را خراب کرده ، برای تخریبات ولایات معموره هرات و بدخشان اردوهای خونخوار خودش را اعزام نمود . عساکر چنگیز وارد تخارستان علیا گردیده و شهر آبادان بدخشان را که در محل فیض آباد موجود بود ، منهدم ساختند . متعاقباً چنگیز خان در حدود سنه ۶۱۷ هجری با ثقات عازم تخارستان سفلی گردیده و بعد از تخریبات عمرانات عرض راه ، شهر شهر طالقان را که از بهترین و بزرگترین شهرهای تخارستان بود محاصره نمود . اهالی بشدت مدافعه کردند ، بالاخره چنگیز خان شهر را فتح و از فرط خشم بکلی خراب نموده و دیاری در آن دیار نگذاشت .

پس امرگت چنگیز که ولایات سلطنت عظیم او در بین او لادش تقسیم گردید ، ماورالنهر ( بخارا ) و ما دون النهر ( تخارستان و باختریا ) و مملکت غزنین در تحت فرمان چغتائی داخلی شد . چغتائیان از سال ۶۲۴ هجری تا ۷۶۰

قری بر این ممالک استیلا داشتند ، تا آنکه امیر تیمور کورگان از سال ۷۷۱ تا ۷۸۲ هجری بممالک ماورالنهر ، خوارزم ، افغانستان را فتح کرده ، و تخارستان جزو حکومت او گردید . اگرچه بعد از مرگ تیمور در سال ۸۵۰ هجری مملکت بزرگ او پارچه پارچه شد ، با آن نفوذ شهزادگان تیموری تا اوایل قرن دهم هجری در تخارستان باقی بود ، در نصف اخیر قرن نهم مشهور ترین آنها ابو بکر حکمران بدخشان بود . و بعد از آن تا اوایل قرن دهم حکومت سلطان حسین ازهرات اجرایی تاثیر در تخارستان می نمود . در اواخر قرن دهم سلطنت از یکان ترقی یافت و بر تمام بلاد فرغانه ، کاشغر ، ختن ، باخترا ، تخارستان استیلا کردند ، و برهرات و خراسان تاختند . حتی در اوایل قرن یازده هجری بر قندهار مسلط شدند ، ولی در سال ۱۰۳۱ شاه جهان مغول کبیر هندوستان آنها را از قندهار طرد نمود . بعد از قدرت ازبک نفوذ امرای بومی در تخارستان روز افزون شد ، و اینها بنام ( میرها ) بصورت مختلفی در تخارستان علیا و سفلی حکومت می نمودند . حتی نمونه هایشان تا قرن ۱۹ هجری موجود بود . میران تخارستان را بعضی ها از نژاد سکندر یونانی گمان میکردند ، چونکه هنوز نزد آنها آثاری از مسکوکات و ظروف زمان یونانیان موجود می شد . اینها گاهی به چترال ، پامیر سرقول هم مسلط بودند . و مشهورترین آنها در قرن ۱۹ میرشاه معروف بوده است .

در نصف آخر قرن دوازده هجری هنگامیکه ابدالیان قندهار به تشکیل یک سلطنت عظیمه امپراطوری میپرداختند ، پسران احمد شاه بزرگ اردوهای افغان در تحت قوماندانی وزیر شاه ولیخان فوغلزائی مرورا عبور کرده ، ولایت

کوزکان ( مینه ، اند خوی شبرقان و غیره ) و بلخ و تخار - تان علیا و سفلی را اشغال نمودند . بعد از کمی امرای بومی تخارستان برخلاف تسلط سرکزی قندهار حرکت نمودند ، و شاه مراد بی ابر بخارا باین اغتشاش داخله افغانستان کمک نمود . وزیر شاه ولیخان دوباره به تأمین تخارستان مامور و اعزام گردید ، و متعاقباً شخص احمد شاه بزرگ از راه فراه جانب مرو شتافت ، و برای مینه و بلخ آمورا عبور کرده و به بخارا عسکر کشید . شاه مراد بی با عساکر بخارا در حدود قرشی بمقابله شتافت ، ولی مصلحت خود را در مصالحه دیده از در اعتذار داخل شد و خرقة مطهره حضرت رسول خدای را علیه السلام - که تیمور کورگان از عراق در عمر قند آورده و اکنون در بخارا بود - در حضرت احمد شاه هدیه نمود ، و حدود دولت افغانستان با امارت بخارا رود آمون معین گردید . این واقعه در حدود ۱۱۸۲ هجری اتفاق افتاد . احمد شاه نظر بمشی سیاسی که داشت این مصالحه را معتبر شمرده و با خرقة مطهره بقندهار عودت نمود ، و تخارستان بکلی تأمین گردید . زیرا احمد شاه برخلاف پادشاهان خاجی ، ولودی و سودی و غیره سلسله های افغان که ممالک بیگانه را اشغال نموده و از ترقیات داخله وطن بیگانه مانده بودند نصب العین خویش ترقیات داخله و تأمین افغانستان طبیعی را قرار داده بود ، و در عسکر کشی های خارجه خود فقط بگرفتن خراجی از شاهان همسایه اکتفا کرده ، و اتحاد دول را نسبت بافغانستان جلب مینمود . چنانیکه همین رفتار را در حین غلبه و فتوحات خود ، بمقابل شاه رخ پادشاه خراسان - فارس و شهنشاهان هندوستان مراعات نمود .

اما راجع بزبان تخارستان :- بعد از آنکه مروردهور و اختلاط و نقوذ سیاسی و اقتصادی و علمی السنه یونان ، تورک ، عرب ، فارسی کوهستانی افغانستان

زبان اصلی تخاری را از میان برد ، زبان مخلوط ونوبنی بمیدان کشید . در دوره اسلام چنانچه که ، زبان قدیم و مشهور سغدی را در ماورالنهر از ساحه رواج اخراج کرد ، همچنان در زبان مخلوط تخارستان اجرای تاثیر نمود . و زبان پشتو نیز درین اختلاط بی تاثیر نبود . در نتیجه زبان جدید تخارستان همان زبان فارسی افغانستان گردید که در چندین قسمت افغانستان معمول و مروج بود و با زبان فارسی فارس تفاوت دارد . فارسی ها این زبان را بنام تاجیکی و صاحبان آنرا تاجیک یا تازیك خواندند که از آن بعد این اسم مشهور و معروف گردید .

مترایچ دپلیو - بیلوی انگلیز در کتاب معروف خود ( که در موضوع جغرافیا و تاریخ افغانستان نگاشته ) و بعضاً مورد استشهد ( اسکلوپیدی اوف اسلام بریتانیا درزمینه افغانستان واقع می شود ) راجع بتاجیک های افغانستان شرح جالب توجه ذیل را می نویسد :- تاجک = پارسیوان مردمان وطنی افغانستان هستند که صرب با آنها مخلوط شده و نام خود را با آنها گذاشتند ، یعنی تازیك که فارسی ها اعراب را بآن نام میخواندند و فارسیان دشمنان خود را نیز با سک ترک و تاز یا تاج می نامیدند ، لهذا صرب را هم تاز گفتند ، و بعدها تازیك و تاجیک شد . اگر اسپ و یا سک عربی با اسپ و سک فارسی می آمیخت نام او اسپ تازی و سک تازی بود ، و الا اسپ و سک عربی خالص میدود ، آنوقت اسپ عربی خوانده میشد .

واقعاً اختلاط اقوام در تخارستان در دوره اسلام آغاز نمود ، و یکقسمت کوچک اعراب نووارد در اکثریت ملت بومی تحلیل یافت ، که هنوز یکدسته از اهالی تخارستان بنام عرب بتعداد شش هزار خانوار در حدود خان آباد و قندز و طالقان یاد میشوند . هکذا قسمتی از تورک و تازیک بعد از اسفار

چنگیز و تیمور در اهالی تخارستان تحمیل شد . ولی اختلاط بزرگ اقوام داخلی افغانستان با تخارستان در عهد غزنویان و غوریان آغاز نمود ، و طوائف افغان از صفحات جنوب هندو کش در آنولایت سرآز بر شد . این مهاجرت داخلی در عصر سلاطین ابدالی و محمد زائی ها در دو قرن اخیر بسرعت تقویه گردید ، و دوباره اهالی تخارستان با اصل خود پیوستند . درین اختلاط اخیر قسمتی هم هزاره مرکزی افغانستان شامل بود .

۳. حال ما راجع بوجود تسمیه تاجیک و نژاد آریائی آنها ، در قسمت تاریخی افغانستان سخن خواهیم گفت . عجبالتاً باید فهمید تخارستان در دوره اسلام با وجود انقلاب و کشمکش های خارجی و داخلی دارای مراتب علم و فضل بوده ، و اشخاص فاضلی در همنه وطن پرورانده است که ازان جمله اینهارا فاضل عبدالحکیم رستاقی در کتاب « چراغ النجم » خویش قید میکند .

قاضی ابومطیع عبدالحکیم سمنجانی راوی فقه اکبر و صاحب امام اعظم رح و استاد ابن مبارک ( ۱۱۵ - ۱۹۹ هـ ) ابوصالح عبدالحکیم خوستی ( ۹۳ - ۲۱۳ هـ ) ابورجا امام قتیبه بغلانی معروف شیخ بخاری و استاد امام بخاری ( ۱۸۴ - ۲۴۰ هـ ) ابو عثمان سعید ابن منصور طالقانی محدث معروف و استاد امام احمد حنبل رح و صاحب سنن ( فوت ۲۲۹ هـ ) ابواسمعیل ابراهیم بن شماس طالقانی محدث مشهور و اگرد امام مبارک ( ۲۱۰ هـ ) ابوبکر سعید ابن یعقوب طالقانی محدث معروف . قاضی حمید الدین عمر ابن محمود و لوالجی رستاقی معروف به بانجی قاضی القضاة عصر سنجر سلجوقی و مدوح انوری ( فوت ۵۶۰ هـ ) ابوالفتح عبدالرشید رستاقی صاحب فتاوی و لوالجیه ( ۴۶۸ - ۵۴۰ هـ ) ابواحمد امیر خسرو نهرینی معروف به دهلوی صاحب تالیفات متعدده ( فوت ۸۲۵ هـ ) مولانا شمس الدین



بغلانی جلیس نظام الملك وزیر معروف در قرن ششم . شمس الدین شاعر بدخشانی معروف به معنائی صاحب دیوان اشعار در قرن دهم . ابو عبدالله سعید ابن حیدر جرمی فقیه مشهور ( فوت ۵۴۰ هـ ) میرزا عبدالقادر بیدل معروفترین شعرای قرن دوازده ( ارگوئی بدخشان ) - ۱۰۵۴ - ۱۱۳۳ هـ مولانا محمد معنائی اشکمنی معاصر جامی ( فوت ۹۲۹ هـ ) اسلام خان خوشی ( قطنی ) متخلص بوالشاعر معروف و رئیس الوزرای اورنگ زیب مغول کیر هندوستان ( فوت ۱۰۸۴ هـ ) میر محمد افضل ثبات خوشی شاعر مشهور و صاحب دیوان اشعار ( فوت ۱۱۶۲ هـ ) ملا شاه محمد رستاقی معروف بلسان الله صاحب دیوان اشعار و تفسیر ( ۱۷۰ هـ فوت ) مولانا محمد صالح فرخاری اتالیق شهزاده عبدالؤمن بخارائی . داماد عبدالله راغی متخلص به مصرع شاعر معاصر اعلی حضرت شیرعلیخان . محمد عمر حسرت کشمی صاحب دیوان اشعار معاصر اعلی حضرت عبدالرحمن خان . قاضی عبدالؤمن سودا رستاقی صاحب دیوان اشعار ( فوت ۱۳۱۸ هـ ) و از شعرای معاصر ملا عبدالله عارف رستاقی صاحب دیوان اشعار و مثنوی یوسف زلیخا . مولوی عبدالودود الهی رستاقی صاحب دیوان و تشریح الارض و شرحی بر کافیه و شرحی بر بیدل ( فوت ۱۳۴۸ ) مفتی شمس الدین حیرت رستاقی شاعر و صاحب دیوان قصاید و رباعیات و غزلیات نفیس قاضی عبدالعزیز هنریزی قندزی معروف به ایشان جان که شرح حالش در تذکرهاى بخارا مرقوم و مطبوع گردیده است ( فوت ۱۳۴۸ هـ ) میر عبداللّه نائب رستاقی عالم متبحر و شاعر صاحب دیوان و زوایین خطاطان فارسی عصر حاضر و در حسن خط عدیل خطاط مشهور سید داودخان کابلی است و اینک در علاقه تاشکان منزوی است .

## قدر شناسی

مطابقت عمومی کابل از بدو جلوس ذات هایونی بامعاذیر ومشکلات عدم لوازم وحروف ودیگر صدماتیکه در عصر انقلاب به پیکرش وارد شده بود ، باز هم تاکنون در اثر کفایت وفعالیت رئیس فاضل خود آقای صوفی عبدالحمید خان دمی ارکار و اجرا آت نیاسوده وحوامج اداره جات ومطبوعات وطن را خیلی بجدیت وخوبی تهیه کرده است .

حقیقتاً کسانیکه افکار صادقانه وجدیت وفضل وهمردی وطن خواهانند آقای رئیس محترم مطبوعات کنونی را میدانند البته قلباً ار جناب شان تسکر و خورسندی داشته وجود اینچنین مرد لایق هنرمند را برای مملکت خود غنیمتی میدانند .

اکنون در اثر مساعی واصصلاحات این مرد فاضل است که جناب نوری افندی که مخصوصاً قسمت زیاد اوقات خود را بشعبه کار زینگو گرافی مصروف داشته بد اینشبتازه کمی بترتیب زینگو گرافی رنگه که یک صنعت خیلی نفیس وعزیز است موفق شده وارجهت نمونه های کارهای تازه شان مجله کابل تصویر منظره رنگه را دین صدهات خود منظر قرین گراه میرساند .

کند چون فضل آقای عبدالغفورخان دیپلوم رسامی که از بدو فراغ تحصیل رجرعی که در شعبه عمومی کابل مصروف اند تاحالاً درین شعبه خیلی بجدیت وخلوص ابراز خدمت نموده اند .

لهند که وزن بوجود اینگونه اشخاص صادق وخدمتگاران صحیحی ولائق خود خیلی محتاج است ما دین ذوات محترمه شکریه وامتنان نموده بودیم آنها را



یکی از مناظرهای که در صبح عمومی صبح شده است

## یاد آوری و پیشنهاد

انجمن ادبی چون در نظر دارد صفحات مجله کابل را بمضامین تاریخی و ادبی وطن عزیز سازد لذا بنویسندگان محترم که بتوانند درین راه از قبیل شرح حال و آثار ادبا و شعرا و غیره سر بر آورندگان افغانستان ، باطلاعات نفیسه تاریخی و ادبی که در زوایای فراموشی و نسیان مدفون گردیده است خدمتی نمایند یکدوره سالانه مجله کابل یا یک جلد کتاب نفیسی از طرف انجمن ادبی مجاناً بنویسنده اهدا میشود .





شماره پنجم

مجاهد ایست ماهوار ، علمی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

آدرس

محل اداره : — جاده ارگت ، انجمن ادبی  
 نگارنده : — ( سرور گویا )  
 مخبرات با مدیر انجمن ( محمد انور بسمل ) است  
 عنوان نگارانی : — کابل ، انجمن



۱۲ افغانی  
 ۱۴  
 نیم پونگه گیسوی

کابل  
 ولایات داخله  
 « خارجه »

سلبه معارف وطن که اکثر نمره های ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵  
 باشند و کسانیکه کمک قلمی میدهند

زبان

تلف فون

ساز طایفه معارف وطن

۲۵ جلدی اول = ۱۵ میزان ۱۳۱۰ هـ = ۱۷ اکتوبر ۱۹۳۱ مادی

## فهرست مندرجات

نمبره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱ :	ونیفه شناسی	م . کریم قاضی زاده	۱ الی ۵
۲ :	صروحت توحید رسم الخط	غلام جیلانی اعظمی	۶ » ۱۱
۳ :	شاعره هری	سرور جويا	۱۲ » ۱۵
۴ :	پند پدر	ع : اعظمی	۱۶ » ۱۷
۵ :	مدنیت قدیم افغانستان	احمد علیخان مترجم فراسه	۱۸ » ۲۵
۶ :	انحاز قرآنی	م . کریم قاضی زاده	۲۶ » ۳۲
۷ :	افغانستان ونگاهنی بتاریخ آن	م . غ . م . غبار	۳۳ » ۵۰
۸ :	یادی از فضلالی غزنی	شهرزاده احمد علیخان درانی	۵۱ » ۵۹
۹ :	یاد آوری و تصحیح	غبار	

## تصاویر

- ۱ : والا حضرت وزیر صاحب حربیه  
 ۲ : مظره کوهستانی پنجشیر  
 ۳ : مظهره شاعرانه کوهستانی اندراب  
 ۴ : مظره شاعرانه کوهستانی اندراب





تیمثال یگانه ورژند شجاع و سرشار ایماستان عایقدر جلااست  
مآب انراعلی سان والا حضرت شاه محمود خان سپه  
سالار و وزیر حریه که در خدمات عداکارانه وطن حصه مسیه  
و قیمت دار تاریخی را مالکند .



## مخند کرم فصی زاده      وظیفه شناسی

دنیای امریزی عصره گاه مجادله و تذبذب بوده ، مظفریت و دستکاری  
 اربن بزخ مخوف و دهشتناک مربوط و متعلق به ابراز فعالیت و نشت کاراست ،  
 فعالیت و پشتکار صورت پذیر نیست ، جز در سایه وظیفه شناسی ، کادر حقیقت هر دوی  
 آن ( نشت کار و فعالیت ) رجاء عدم مهمه مظفریت و دستکاری بوده ، مؤنود  
 و زاده وظیفه شناسی است .

هم چنینکه وظیفه شناسی فرد را ، از یکطرف به ابراز فعالیت و نشت کار  
 در امور ات و ادار نموده ، از طرف دیگر به دستکاری و کامیابی های درخشانده  
 در حیات مائن می نماید ، و سائن نجاج و نجات را برایش فراهم نموده ، بمحبوبیت  
 در نصرت و وجود میانه .

بمان آن : ر آنجاییکه رفت و عذرا به عمیت و موقعیت يك جامعه مربوط  
 به کثرت و در ساج و وظیفه شناسی است ، فدایت و دستکاری ، قدر و قیمت ،  
 حیات و حوض شئون ات آن نیز در ثرو ظیفه شناسی فرد و حکومت آن است که  
 در ساحت وجود ر قوه بفعل می شود .

و زین بخونی نتیجه در فکر و ذهن حاصل میشود ، که ترقیت هر مدت و  
 جامعه عمیکه اقتصادی سیاسی خود مدنی باشد خود عرفی در نفس لاسر  
 به فردوسی ر قوه است و نشت کار در سائن ، که وظیفه شناسی آن بر بدن  
 و در مورد است .

و زین در است : و اینکه سرور و دستکاری در زمانه تذبذب و ترقیت  
 نوی و سائن قوت ترقیت هنر ، سرودنی ، همدستی و

سیاسی میروند ، مراحل پر تعب و خطرناک زندگی را بایک رشادت و قوت قلب پیوده ، بشرف سعادت و میمنت های مادی و معنوی فایز میشوند . علت آن همان وظیفه شناسی افراد یالتمقیب و پیروی آنها از همان منجی و درستکارکننده حقیقی بشر فکر مقدس و وظیفه شناسی است . که ایشانرا به این مراتب عالیة ترقی و سعادت مادی و عقلی سوق داده است .

وظیفه شناسی : دو قوه مخالف و متضادی در اذهان بشر بساحت حیات بحکم فطرت او حکم فرماست . و اگر تعمق شود حقیقه همین دو قوه مذکور است . که از بدو تاریخ بشر تا کنون باعث تمام خرابیهای جانگزا ، موجود بسا اختلالات و بدبختیهای تحمل فرسای در جوامع بشری گردیده ، به احجاف و اعتسافات قساوت اندود اقویا ، پایه سفال و عطلو و پتای رقت انگیز ضعفا سبب شده است .

این دو قوه مخالف و برهم زننده نظم و نسق اجتماعات بشری ، یکی عبارت از تعدی و ظلم پازبون شدن در مقابل همان حس تملك است که از غرائض انسانی بشمار میرود ، و دیگری قبول ظلم و قناعت بدان است ، که صاحب آن بواسطه ضعف نفس و ناتوانی نمیتواند دفاع از حقوق مشروعه خود نماید . که ما میتوانیم آنها را خلاصه نموده بتعبیر دیگری بیان نماییم . که اولی نماینده احتراض و افراط حس تملك و خود خواهی بشر بوده ، دومین بهترین نمونه پستی فطرت و جبن آنست .

اما وظیفه شناسی ؛ که عبارت از قناعت بوظیفه خویش و اشتیاق به انجام تکالیف دنی و دنیوی است ، گفته میتوانیم که یکی از اقسام عدل میباشد و فیلسوف و متصوف شهر اسلام ابن مسکویه آنرا نیز چنین تعریف نموده میگوید ؛ که عدل حد اعتدال و وسطی مابین ظلم ( تعدی ) و قبول ظلم

( ضعف نفس ) است . لذا وظیفه شناسی : - که قناعت بحق خود ، احتراز و خود داری ارتجاوز نامشروعانه بحقوق دیگران و جلوگیری از تعرض و تجاوز بدون وجه دیگران بحقوق خویش نمودن است ، نیز ظاهر میشود که از فروعات ( عدل ) میباشد .

و این همان فریضه اخلاقی ما است که صرف نظر از توصیه اخلاق از جانب شارع نیز ، بدان مکلف و بانجام آن موظف ایم .  
و جای تأسف اینجاست که ما باوجود دیبا بانجام آن مکلف بودن ، امروز بدبختانه این وظیفه دینی و اخلاقی خود را فراموش نموده و برضای خویش سپرد دیگران کرده ایم .

و خوشحال بحال مللیکه سر تاسر این حس مقدس وظیفه شناسی در اذهان و افکار افراد آن از کوچک تا بزرگ جا گزین گردیده ، بجاده ترقی پویانند .  
و بالعکس تأسف به آن جو'ممیکه که این تکالیف دینی خود را فراموش کرده ، ابداً دماغ افراد آن به آن آشنائی ندارد . و غیر شعوری رو به انحطاط و اضحلال میروند .  
در دنیا هیچ موجود و مصنوعی بدون موجود و صانعی امکان پذیر نیست ، مثله معلول یگانه دلیلی بوجود عات آن بوده ، بدون علت تکون آن محال است . پس بحکم این قانون منطق وظیفه شناسی نیز یکنوع فکر ورشی است ، که نمیتوان تکون آنرا در دماغها بدون علت و فاعلی تصور نمود .

و برای مذایکه ازین رهگذر قافه ترقی و سعادت شدن از رسیدن بمنزل مقصود خیلی ، عقب مانده ، درهویه انحطاط سرگردن و ورشته میت و آفتی شدن رو به انقراض میروند . از همه چیز کرده پیستر بر بستن لازم است . که در صدد ادراک و دست آوردن علت نمودن فکر مقرر و وظیفه شناسی که مبدء

هرگونه ترقی و سعادت مادی و معنوی است برآمده ، از اراز هرچگونه کوشش و جدیت درین زمینه خود داری نمینند ، تا بتوانند بوسیله آن این فکر مقدس را در اذهان عامه افراد خویش تولید و تعمیم نموده ، وسائل ترقی و نیل بسعادت ملی را آماده و حاضر بکنند .

ویگانه چیزیکه درین مورد سبب تشفی ما ازین امراض انحطاط و بس ماندن از ترقیات مدنی و غیره گردیده ، ما را دلالت براه نجات و رستگاری می نماید . تربیه اخلاقی یا پرورش نمودن ملکات فاضله ایست بدماغ اطفال ما که در رأس آن وظیفه شناسی قرار گرفته است !

و از جدیدست که طرفداران سعادت نوع بشر یا علمای فن تربیه ( پداگوژی ) برای پرورش و نمو قوای اخلاقی و قوای جسمی و فکری اقدام نموده ، بالاخر به ترتیب و تدوین یک رشته معلومات صحیحه راجع به پرورش قوای انسانی کامیاب گردیده اند .

و همان است که تربیت را بسه قسمت مهم تقسیم نموده ( تربیه جسمی ، عقلی و اخلاقی ) یگانه چیز را که بیشتر از سایرین برای پرورش و رشد ملکات فاضله اخلاقی دخیل یا برای سعادت و بقای نوع بشر موثر قرار داده اند همان تربیه اخلاقی یا عادت دادن بشر را به اخلاقیات است .

چنانچه سوسیه ایستها حتی دهو کراسها نیز این تفاوت عجیب و غریب طبقات بشر را زیر مطالعه قرار داده برای اصلاح و تعدیل اجتماعات بشری همین تربیه اخلاقی و بدهد عقلی را مفید و موثر میدانند ، و حتی درین نظریه خود راه افراط را پیموده ، تا برات شدیدی آنرا در ساختن فکری و خصایص نژادی ملل واقوام نیز دعوی مینمایند .

بهر طریق در حال صرف نظر کردن از جزم و تمسک شدیدی آنها به این عقیده و از گفته و شنیدهای طولانی علمای اجتماع (سوسیالوژی) کاتا اندازه جدا مخالف این عقیده و فکر بوده ، از انساب يك رسوخ و تاثيرات شديد تربيه درساختن فکری و خصائص نژادی ملل و اقوام شدیداً دفاع میکنند و طرفدار عدم تغییر و تبدل پذیری خصائص نژادی اقوام و ملل اند .

باز به تاثيرات تربيه اذعان نموده گفته ميتوانيم ، هرچندیکه فطرت و سر نوشت انسانرا نمیتوان بوسیله تربیه بکلی تغییر و تبدیل داد ، لیکن ؛ اینقدر هست که بواسطه آن يك انقلابی در اذهان و طرز احساسات آنها تولید نموده ، بنابراین به اصلاح و تعدیل اخلاق آنها میتوان کامیاب شد .

و علم الروح (پسکولوژی) نیز عیناً این نظریه را تأیید نموده ، میگوید که پیدایش و تکون هر ملکه خواه اخلاقی باشد خواه غیر آن منوط بپهنازیست و اعتیاد است ، و تربیه نیز جز عتید و خود دادن چیزی دیگری نیست ، و در صورت جزم و تسلیم ما به تاثيرات تربیه .

شایقین ترقی و تعالی ، طرفداران مدنیت و عرفان آراست ، که بیشتر از همه به تربیه اخلاقی اولاد و احفاد خود ( که نسل آینده وطن اند ) اهمیت نموده ، به تکمیل قوای اخلاقی آنها خصوصاً به تولید و پرورش این حس مقدس و وظیفه شناسی در دماغ آنها بکوشند . تا بدین وسیله توانند افراد صحیح و وظیفه شناس ، مزین به اخلاق فاصله بوجود آورده ، شان و شرف ملی را با ترقیات مادی و معنوی آن تامین نمایند . و هم يك فائده کالی به اولاد خود رسانیده باشند .

## ضرورت توحید رسم الخط

برای وحدت فکری و نزدیکی اخلاق و روحیات يك ملت ضرورت و لزوم مسایل و مواد است که هر کدام آن در موقع خودش تاثيرات خاصی را داراست هر کدام این ضروریات در حد ذات خود یکی از مسایل عمده اصلاحات داخلی بوده و مخصوصاً برای نزدیکی و آشنا شدن افراد يك جامعه بروحیات همدیگرشان اهمیت مخصوصی دارد .

مثلاً : وحدت لغات و زبان و ادبیات و خط و دیگر صرف و عادات ؛ در نظر طرفداران باصلاح و سعادت وطن این موضوعات پوشیده نبوده البته همه مایبند که در عصر حکومت ترقی خواه اصلاح پرور حاضره در زمینه های مقتضی و مساعدی تری با اجرای این آرزوها نایل آیند .

و هم شاید انجمن ادبی و دیگر دوستداران وحدت ملی بتوانند ازین بپعد آ موضوعات مهمه را سنجیده و یگان یگان بمقصد افاده و جلب نظر هموطنان عزیز بوسیله نشریات عرفانی مملکت بحضور شان تقدیم نمایند .

از انجمله که فعلاً موضوع خط و کتابت است و خط و کتابت چه از حیث مکاتبات شخصی چه از قسم مراسلات و محررات دواثر رسمیه و دواثر قضائیه که نسبت بمجاری عامه يك عامل بزرگ حیاتی بوده و در امور اجتماعیات يك ملت تعلق مخصوصی دارد ! لهذا این موضوع را ما مورد بحث قرار میدهم : —

امروز محررین و کاتبان ما اجرای تحریرات خود شانرا بخطوط مختلفه میدارند : مثلاً عموم طلبه و محصلین و منتسبین معارف يك طریقه می نویسند که اساساً ناشی از خط نستعلیق و بلکه بتفاوت خیلی جزئی یعنی پنسد حروفی که

اشکال آنرا مثل خط شکست و نسخ تغیر میدهند ، باقی عین خط نستعلیق گفته میشود .

این طریقه را ما بحالۀ تمجید مینامیم چه اولاً از شیوۀ نستعلیق نویسی که مطابق ذہنیات و آشنا بودن اشخاص سواد خوان ما است و آنها سواد ابتدائی را به نستعلیق خوانده و تحصیل نموده اند بیرون نبوده و موافقت بذهن شان کرده موقع مطالعۀ مکاتیب و مراسلاتیکه باین خط نوشته شده باشد ابدأ بمشکلاتی بر نمی خورند :-

مثل کتاب دوائر ، اعضای محاکم قضا ، و سایر مردم باسوادیکه مکاتیب و مراسلات را باین شیوۀ قرائت و مطالعه میتوانند و بحروف آن تماماً آشنا میباشند .

اینکه فکر شود شاید نوشتن این طریقه وقت محرر را زیاد بگیرد این مانع هم در نوشتن طریقه مذکورہ نمیباشد ؛ چه مقصد از تحریر این شیوہ همانا نوشتن و تحریر اشکال حروف است که فقط باید باحروف نستعلیق با اصطلاح بعضی حروف کتابی مشابهت داشته و ازان قاعدۀ اساسی شکل حروف خارج نباشد ؛ اما اینکه نویسنده حروف را خوش باید خط مینویسد نوشتن آن بمیل و ذوق خود نویسنده مربوط بوده برای مصائب عامه نصی ندارد :-

پس در صورتیکه نوشتن حروف بشیوۀ نستعلیق خوش خط باید خط مشروط و مقید نباشد البته برای نویسنده در مصرف وقت تفاوتی نمیکند که خواه بشیوۀ مذکور اجرای تحریرات نماید یا بدیگر شیوۀ خطوط معموله موجوده بنویسد .  
دوہ : خطہ کہ باحرز خطوط ثبت شده و در تحریرات شان این شیوہ معمول میباشد و بعضی شیوہ فارسی را باحرزات و کوفی نامیده مینویسند .

گرچه وجود این قسم خطوط نسبت بسائر رسم الخط معموله نسبتاً محدود است ، ولی باز هم این رسم الخط يك قسمت محررات ملی را تشکیل داده و در حوائج عامه ذی‌مدخل شناخته می‌شود .

چون از قرائت خطوط ثلث و کوفی نما کسانیکه بهره و تحصیل در آن نداشته باشند بکلی متعذر بوده و کسانیکه فی الجمله باین طرز میدانند تنها از شیوه مذکور مستفید شده ولی عامه ارانی بی بهره میمانند ؛ پس وجود این شیوه اعم از اینکه مشکلات قرائت را تولید نماید بلذیت و دست رس عامه نیز بآن نبوده صرف وقت هم در نوشتن طریقه مذکور واقع می‌شود .

سوم : طریقه شکست و یا طرز میرزائی دفاتر قریبه است ؛ که غالباً کتاب دوایر و مردم صاحب سواد قدیمها باین شیوه معتاد و غالباً در مملکت مرسوم است . اگرچه این شیوه را مدارحیت کرامت قدامتس تنقید نمی‌نمائیم چه سالها حوائج اداری ما را همین شیوه تأمین کرده است ، ولی امروز موافقی ~~بک~~ این شیوه مقابل خود داشته و دیگرما استفاده خوبی از آن نخواهیم توانست اینست :

اول : با وجود خط و نستعلیق سابقاً این طریقه متداول عمومی بوده و تقریباً خط رسمی مملکت گفته می‌شد ؛ ولی امروز خط نستعلیق موجوده یا طرز تحریرات محض این مدارس در دوائر مکتوب نویسی مقامات عالی و طبقات معارفیه اهمیت درجه اول را حایز شده و اولاد این مات عموماً بطرف این شیوه روان هستند که گویا طرز سابق محو و بکام رواج شده میرود ؛ چون محررین و اشخاصیکه معتاد باین شیوه می‌بودند هنوز اراده تمیر آن نکرده و همان سبک سابق را تعقیب می‌نمایند لهذا طریقه مذکور عموماً دو طبقه را در وقت قرائت دچار مشکلات معامله میگرداند .



اول اشخاصیکه محصلین علوم عربی میباشند ؛ زیرا آنها در تحصیلات خود جز سواد نستعلیق فارسی و رسم الخط عربی دیگر طریقه را ندیده و غالباً احتیاجی هم به تحصیل خط شکست میرزائی ندارند .

دوم اولاد های جوان و طالبه معارف و مکاتب هستند که ابدأ در نصاب تعلیم و اوقات آنها گنجایش تحصیل رسم الخط شکست نبوده و باین شیوه تعاقب نمیتوانند داشته باشند ؛ گرچه آنها بکلی از قرائت خطوط میرزائی قدیقه هم عاجز نیستند ولی قرائت آن بی زحمت برای شان نخواهد بود چه وجود همین حروف طرز شکست در نظر آنها بیگانه جلوه مینماید .

سوم : اشخاصیکه يك كترك سواد داشته باشند از خواندن و فهمیدن خطوط شکست و طرز مذکور بکلی عاجز و بار فی الجمله اگر استفاده کرده بتوانند از خط نستعلیق خواهد بود ؛ زیرا بحروف آن که سابقاً بدروس خود خوانده و کوفه دارند آشنا میباشند ؛

۴ : یکجمله اشخاصیکه رسم الخط ترکی می نویسند و باین شیوه ابدأ های باسواد مشکک آشنا میباشند .

لهذا که طرز خط و تحریر عبارت يك سبك واحد و مستقیم از ضروریات و احتیاجات يك عاقی بوده و نباید نویسنده گان در فهمیدن مضایب و آمل خود بواسطه تفاوت و اختلاف رسم خط طرف مقرب خود را بمشکلات گره شده و مقصد نوشته را در خاطر خواننده عاقی بگنجاورد ؛ لاره است بن موضوع در نظر اهمیت گرفته شود ؛

پس برای اینکه در رسم خط و طریقه های معرود و حیره آن که طریقه باید اهمیت و رسالت داده و در بعضی معنون و مرصوم باشد ؛ بوسطه عقیده

عاجزانه را بینگارد :

اول : طرز ثبات و کوفی نما که ابداً از قسیم هم بطور عمومی مرسوم و معمول ما نبوده و عجزاً هم میباشد مگر گاهی که بطور تفریح بعضی چیزی بان بنویسند یا در کدام مقاله و رساله که بمقصد تحت معنی بعضی جملات و کلمات یا بان تحریر نمایند . البته طرز مذکور همین اندازه طرف احتیاج بوده و زاید اران مورد احتیاج عامه شده نمیتواند که حتماً باید نویسند این طرز را رسم الخط عمومی خود قرار دهد .

بس در صورتیکه اصل رسم الخط مذکور محتاج به ما نباشد نوشتن فارسی مزوج به ثبات و کوفی نما لزومی نخواهد داشت ! آنچه نه طرف اعتیاد ملت است و به وقت را صرفه میباشد ! علاوه بر آن بنویسند این شیوه به تعداد خیلی محدودی بود و کبریت تابع بان شده نمیتوانند .

تأثر رسم الخط شکست و طرز میرزائی است که سابقاً گفتیم دارای آن مشکلات بوده و برای آینده پیشرفتی نمیتواند ! چون عاجلاً عموم محررین این طرز آشنا و بلد بطرز نستعلیق نویسی بوده و آن را در اول تحصیل رسم الخط مشق کرده و بلد هستند و عجزاً هم در محررات شان تقریباً از سه حصه دو حصه عبارات نستعلیق است ؛ هرگاه آنها بخواهند طرز نستعلیق نویسی را تماماً میل اهل معارف رعایت نمایند مشکلاتی ابداً برایشان ملحوظ نخواهد بود .

یعنی تنها همان عبارات را که در تحریر موجوده خود بطرز شکست و مخلوط می نویسند همان عبارات را تغییر داده بهر وقت کوشش نمایند که عیناً بطرز حروف نستعلیق تحویل یابد :

مثلاً : بجای نوشتن حرف ( ی ) که آن را بطرف پایان میکشند باید حرف